

نشریه ادبیات تطبیقی (علمی - پژوهشی)
دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه شهید باهنر کرمان
دوره جدید، سال دوم، شماره ۴، تابستان ۱۳۹۰

تأثیر سروده‌های عربی بر اشعار لامعی گرگانی*

دکتر احمد رضا یلمه‌ها
دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد دهقان

چکیده

لامعی گرگانی، شاعر بزرگ اواسط قرن پنجم، از شاعرانی است که جایگاه ویژه‌ای در تاریخ ادب فارسی دارد. وی بنابر شیوه شاعران و ادیبان هم عصر خود، به ادب عرب توجه خاصی نشان داده و بسیاری از مضامین شعری خود را از شاعران عرب اخذ نموده است. تأثیرپذیری این شاعر از شعر عرب به چند گونه نمود و بروز پیدا کرده است. برخی از قصاید لامعی بر اساس ساخت و بافت قصاید جاهلی سروده شده و یا مفاهیم و تصاویر شعری شعرای عرب را در شعر خود اقتباس کرده است. علاوه بر آن اصطلاحات، ترکیبات، جملات عربی، نام شاعران، معاریف ادب عرب، عرایس شعر عرب را در جای جای دیوان خود به کار برده؛ تا به حدی که وی را در بین دیگر شاعران سبک خراسانی متمایز کرده است. این پژوهش بر آن است تا برای نخستین بار با بررسی اشعار و سروده‌های لامعی گرگانی به عنوان یکی از شاعران سده‌های نخستین شعر فارسی، میزان اثرپذیری این شاعر را از مضامین، مفاهیم، تصاویر و نیز ساختار شعری قصاید عرب تبیین نماید.

واژگان کلیدی

ادبیات تطبیقی، شعر فارسی، شعر عربی، قرن پنجم هجری، لامعی گرگانی، مضامین و تصاویر مشترک.

۱- مقدمه

ابوالحسن بن محمد بن اسماعیل لامعی بکرآبادی دهستانی از مشاهیر شعرا و ادبای اواسط قرن پنجم و معاصر برهانی، پدر امیر معزی، است. متأسفانه آنچه درباره این شاعر در تذکره‌ها و کتب تراجم احوال یافت می‌شود، اطلاعات ناقص، مبهم و گاه متناقض است. بهترین جای که می‌توان اطلاعاتی درباره وی کسب کرد، قصیده‌ای است از دیوان وی که در مدح عمیدالملک ابونصر کندری، سومین وزیر سلطان طغرل سلجوقی، است و به نام و نسب و مولد خود این چنین اشاره می‌کند:

منم آن لامعی شاعر کز من به مدیح	هست شاد آنکه به سیم و زراز او شادم من
هست بکرآباد از گرگان جای و وطنم	زان نکو شهر و از آن فرخ بنیادم من
هست آباد و گرانمایه یکی کوی در او	واندر آن کوی گرانمایه آبادم من
جدّ من هست اسماعیل و محمد پدرم	بوالحسن بن سلیمان را دامادم من
مر مرا هست اسد طالع و از مادر خویش	روز آدینه به ماه رمضان زادم من
سال عمرم نرسیده است به هفتاد هنوز	به دو پنج افزون از نیمه هفتادم من
هم به بغداد شناسند مرا هم به دمشق	گر چه نز شهر دمشق و نه ز بغدادم من

(دیوان، ۱۳۵۳: ۱۳۳)

بر اساس ابیات مزبور، شاعر فرزند محمد بن اسماعیل و معروف به لامعی بوده و در بکرآباد گرگان متولد شده و بنا به گفته محمد دبیر سیاقی: «سال تولد لامعی را از این نشانی می‌توان با مراجعه به جدول تطبیقی سال های خورشیدی و قمری به دست آورد و آن مصادف با سال ۴۱۲ هجری باید باشد» (پیشین، حاشیه صفحه ۱۳۳).

لامعی شاعری قوی دست و سخنوری چیره زبان و دارای بیانی شیوا و زیباست. دکتر ذبیح الله صفا می‌نویسد: «قدرتش در وصف و تنوع در مضامین و معانی برای موصوف معین بسیار است. تشبیهات گوناگون و اوصاف رایج او از شب و بیابان و اسب و رسوم و طلل و مظاهر مختلف طبیعت، خواننده را به یاد منوچهری و مهارت و قدرت آن استاد می‌افکند و در بعضی از قصاید او درست مانند آن

است که دقت خیال و وسعت اطلاع آن شاعر بزرگ تجدید شده و با قوت بیشتر آشکار گردیده است» (صفا، ۱۳۷۳: ۳۸۸/۲).

وی از جمله شاعرانی است که همچون منوچهری دلبستگی و وابستگی خاصی به طبیعت داشته و بسیاری از مضامین شعری او در وصف طبیعت، گل‌ها، بیابان، شتر، اسب، فلک، ستارگان، خورشید و... است. او در روزگاری می‌زیست که تصاویر و صور خیال شاعران ادب عرب در شعر شاعران زبان فارسی نفوذ خاصی داشت و بسیاری از مضامین و تصاویر شعری فارسی بر ساخته از صور خیال شاعران عرب بود و از طرفی، عربی‌گویی در شعر نیز از ملزومات کار شاعران؛ هر کدام از شاعران این دوره در ادامه سبک و سیاق شعر منوچهری که یکی از نخستین کسانی بود که به مضامین شعرای عرب توجه خاصی نشان داده، به انحای مختلف به آثار و افکار شاعران عرب، خصوصاً شاعران عهد جاهلی توجه نموده و آنها را تقلید کرده‌اند. دکتر معین می‌نویسد: «سبکی را که منوچهری در تتبع اشعار عرب و ایراد مضامین تازی به وفور در شعر فارسی پدید آورده بود، توسط امیرالشعرا عبدالملک برهانی و لامعی گرگانی تعقیب و پخته شد» (معین، ۱۳۸۰: ۲۵۰).

آنچه مسلم است، لامعی گرگانی از جمله شاعرانی است که اگرچه از برخی شاعران پیش از خود در لفظ و معنی اقتفا و اقتباس کرده، اما این به معنی آن نیست که تمامی تصاویر و مضامین شعری وی از دیگران اخذ شده باشد. «در عین حال باید متوجه بود که آثار او از زیور ابتکار عاری نیست و زبان فصیح و شیوا و منطق بلیغ و توانای خود را غالباً برای بیان معانی و مطالب تازه و ابداع صحنه‌های جدید به کار می‌برد و با موفقیت بسیار از عهده آن بیرون می‌آید» (صفا، ۱۳۷۳: ۳۸۸/۲).

با تأمل در اشعار باقیمانده از این شاعر توانا، می‌توان میزان توانایی وی را در گرایش به طبیعت و سادگی بیان، قدرت توصیف، رعایت اعتدال در مدح مشخص نمود و دیوان وی را گلچینی از سه دیوان فرخی، عنصری و منوچهری به حساب آورد.

در پژوهش حاضر سعی شده توجه لامعی گرگانی به ادبیات عرب و اشکال گوناگون این رویکرد با شواهد و نمونه‌های کافی تبیین گردد.

۲- لامعی و ادب عرب

اثرپذیری لامعی از شعر عرب به شکل های گوناگون صورت پذیرفته است. در برخی از موارد اسامی شعرای جاهلی و اسلامی را در اشعار خود می‌آورد. در برخی موارد معاریف ادب عرب و بخشنده‌ترین و یا بالعکس ممسک‌ترین افراد عرب را نام می‌برد. در بعضی از ابیات نیز عرایس شعرای ادب عرب را یاد کرده و یا به ذکر ادیبان معروف می‌پردازد. گاه قصدش از تظاهر به عربی دانی آن است که توجه ممدوح خود را جلب نماید و یا آنکه عربی دانی و عربی خوانی خود را به رخ رقبا بکشد. استفاده فراوان از واژه‌های عربی و حتی واژه‌های غریب و نامستعمل، بهره‌گیری از مضامین و درونمایه‌های سروده‌های عربی، اقتباس ساخت و بافت قصاید عصر جاهلی در محور عمودی و غیره از مصادیق اثرپذیری لامعی از شعر شاعران عرب است که در اینجا بدان اشاره می‌شود.

۲-۱- تأثر در حوزه واژگان

پس از ورود اسلام واژه‌های عربی کم‌کم به زبان فارسی راه پیدا کرد. در آغاز، این امر نوعی مبادله واژگان محسوب می‌گردید. به گونه‌ای که تازیان بسیاری از لغات را از ایرانیان اخذ می‌کردند و بعضی لغات خود را به ایرانیان می‌دادند. اما این روند در طول سال‌های بعد تغییر یافت و کم‌کم ورود زبان عربی به فارسی افزونی یافت؛ به گونه‌ای که در کتاب التّرسل الی الرسل بنا به گفته ملک الشعرای بهار «لغات تازی به صدی شصت و گاهی هشتاد رسیده است» (بهار، ۱۳۷۰: ۳۷۹/۱).

لامعی نیز از جمله شاعرانی است که همچون منوچهری بسیاری از واژه‌های عربی را در شعر خود به کار برده است و بنا به گفته دکتر صفا: «جرأت او در استعمال لغات مهجور عربی به حدّ وفور، از منوچهری کمتر نیست و در بعضی از قصاید از او هم بیشتر است و حتی او کار استفاده از زبان عربی را از استعمال مفردات کثیر به آوردن عبارات متعدد در میان سخنان خود کشانیده است» (صفا، همان: ۳۸۸). لامعی قصیده‌ای دارد با این مطلع:

کنم چرا نکنم روز و شب گله ز فراق فراق کرد مرا زان نگار دلبر طاق
(دیوان: ۶۰)

این قصیده با قافیهٔ مختوم به حرف «ق» است که به دلیل نادر بودن واژه‌های مختوم به این حرف، بسیاری از واژگان عربی را در این سرودهٔ ۵۶ بیتی به کار برده است. تمامی واژگان به کار رفته در این قصیده، عربی است و برخی از آنها لغات شاذ و نادر؛ واژگان و ترکیباتی چون دهاق، فسّاق، خناق، عناق، واماق، آماق، احداق، مزراق، ایلاق، غسّاق، املاق، شقاق، وقواق، باب الطاق، قاتم الاعماق و ...

قصیدهٔ دیگری در دیوان این شاعر موجود است بدین مطلع:
هست این دیار یار اگر شاید فرود آرم جمل پرسم رباب و دعد را حال از رسوم و از طلل
(دیوان: ۷۴)

در این قصیده ۵۶ بیتی نیز بسیاری از واژگان نامستعمل و غریب را به عنوان قافیه در شعر خود به کار برده است. واژگانی چون: سبل، هطل، رغل، زجل، وحل، نهل، هذل، طل، جعل، بصل، رمل، بطل، هل و بل و ... علاوه بر قافیه، واژگان و عبارات عربی نادری که لامعی در ضمن اشعار خود به کار برده، قابل تأمل است. به طوری که برخی از این واژگان در دیوان شعر شاعران هم‌عصر او کمتر یافت می‌شود. کلماتی چون مرهفه، موقفه، کراث، اسیل، عقق، عوج، قارح، نشییل و ...

۲-۲- جملات و مصاریع عربی

لامعی علاوه بر لغات و ترکیبات عربی، برخی عبارات و جملات عربی را نیز در کلام خود به کار برده که برخی از این عبارات نقل مصراع و یا قسمتی از شعر عربی و یا بخشی از آیات قرآن است و برخی نیز از برساخته‌های خود شاعر.
عباراتی چون «لَمَّا تَوَلَّى وَ ارْتَحَلَ» (۷۶)، «قَاتَمِ الْاَعْمَاقِ» (۶۶)، «بَابِ الْاَزْجِ وَ بَابِ الطَّاقِ» (۶۶)، «بِالْعَشِيِّ وَ الْاَشْرَاقِ» (۶۷)، «مَفْضَلٌ وَ مَفْضَالٌ»

(۷۱)، «بل هم اضل» (۸۰)، «هل وبل» (۸۱)، «ما فعل» (۷۸) و ... که در دیوان او به وفور یافت می شود.

لامعی در بیتی چنین گوید:

بیار باده که آورد باد بوی بهار ادر علینا کأساً علی السماع دهاق

(دیوان: ۶۱)

که مصراع عربی اخیر به آیه ۳۴، سوره النبا «و کأساً دهاقا» نیز تلمیحی دارد. در بیتی دیگر چنین گوید:

فریاد مسلمین رضی میر مؤمنین بحر إذا تحرک، طوراً اذا سکن

(دیوان: ۱۲۸)

رخ شقایق چون روی نیکوان گه شرم كأن حُمرةً اوراقها دم مهراق

(دیوان: ۶۲)

گفتم همی به لابه فلک را زمان زمان لا تدفع ابن عمک یمشی علی سفن

(دیوان: ۱۲۷)

اندوده چهره گفتی طین را به نار بر آن کوبه جهل گفت «بود نار به ز طین»

(دیوان: ۱۳۵)

که مصراع اخیر اشاره دارد به آیه ۱۱ از سوره اعراف آنجایی که ابلیس گفت: «قال انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین» (گفت من بهترم از آدمم؛ آفریدی مرا از آتش نورانی و آفریدی او را از گل ظلمانی).

لامعی در بیتی دیگر گوید:

سهمش چو سهم هاویه، صد بیم در هر زاویه اعجاز نخل خاویه، دیوار و بامش را مثل

(دیوان: ۷۵)

که ترکیب «اعجاز نخل خاویه» مأخوذ است از آیه «کأنهم اعجاز نخل خاویه» (سوره الحاقه، آیه ۷).

۳-۲- اشاره به معاریف ادب عرب

لامعی گرگانی در بسیاری از ابیات فصحا، شعرا و ادبای عرب را نام می برد که این نشان تأمل و توغّل شاعر است در ادب عرب؛ همچنین، وی در کنار شاعران

و شخصیت های عرب ، معشوقه‌ها و عرایس شعر عرب را نیز از یاد نبرده و به مناسبت های مختلف در تشبیهات خود به کار می‌برد . در بیتی چنین گوید :

ایا گاه سخا حاتم بر تو کمتر از اشعب و یا گاه سخن سحبان بر تو کمتر از باقل
(دیوان : ۸۵)

که منظور از حاتم ، حاتم طایی ، بخشنده معروف عرب و منظور از اشعب ، مردی است که در ادب عرب در طمع ضرب‌المثل است ؛ در مصراع دوم نیز منظور از سحبان ، سحبان وائل از فصحای نامبردار ادب عرب و نیز باقل مردی که در عرب به کند زبانی معروف است . لامعی از ابن مقله خطاط معروف عرب چنین یاد می‌کند :

با خطّ او گاه نقط خط های بن مُقله سقط بر کاغذ شاهش خط چون نقش بر چینی حلال
(دیوان : ۷۹)

در بیتی از بئنه معشوقه جمیل بن معمر العذری چنین یاد می‌کند :

نه شگفت ار شوم از فرقت او شیفته من که ورا حسن بئنه است و مرا عشق جمیل
(دیوان : ۸۷)

و وامق و عذرا در این بیت :

گویی کجارت آن صنم کو بود درعالم علم خورده دم عذرا به دم برده دل وامق به دل
(دیوان : ۷۶)

و نیز سعدی ، می و حسنا (نام زنان عرب) و نیز تمیم و هذل (دو قبیله عرب) در دو بیت زیر :

در خانه سعدی و می آنک ز کف این هر دو می
خوردم به جام اندر دو حی این در تمیم آن در هذل
وان همچو گنبد خیمه‌ها ، در خیمه حسنا روی ها
این چون سهیل آن چون سها آراسته زیشان حلال
(دیوان : ۷۵)

و سمدخت در این بیت :

ز عشر یک صدقه شاعران کز او گیرند هزار زن چو سمداخت را دهند طلاق
(دیوان : ۶۵)

و دیگر شخصیت‌های عرب :

بر تو لامعی ای نامور وزیر آمد چو نزد احمد کعب و چو نزد بشر اسحاق
(دیوان : ۶۶)

۴-۲- لامعی و تأثیر پذیری تصویری

لامعی تصاویر مختلفی را از شاعران عرب اخذ کرده و در شعر خود بیان نموده است. با وجود آنکه او اولین شاعری نیست که تصاویر شعری او مستقیم از ادب عرب اخذ شده باشد، ولی در میان شاعران فارسی جزء نخستین سرایندگان است که این تصاویر را وارد شعر فارسی نموده است. دکتر شفیع کدکنی بر این باور است که: « لامعی در اواخر قرن پنجم، همان دلبستگی را به طبیعت نشان می‌دهد که منوچهری در نیمه اول این قرن؛ اما اگر دیوان او را با سابقه‌ای که از تصویرهای طبیعت در شعر فارسی دوره قبل داریم، مورد نظر قرار دهیم، به زودی در خواهیم یافت که آنچه در این دیوان کوچک آمده، اغلب تصاویری است که گوشه و کنار در شعر دیگران پیش از وی دیده می‌شود و لامعی بر طبق سنت عصر خویش فقط به تلفیق و ترکیب آنها همت گماشته؛ با این همه در قیاس با معزی که از بعضی جهات این دو به یکدیگر نزدیکند، باید او را شاعری خلاق به شمار آورد؛ چرا که در همین دیوان کوچک او تصاویر نسبتاً تازه‌ای از طبیعت وجود دارد که در دیوان هزاربیتی معزی نیست» (شفیع کدکنی، ۱۳۷۲: ۶۴۱). به چند نمونه از این تصاویر اشاره می‌شود:

لامعی در توصیف جام و مدام چنین گوید:

زان می روشن که بینی پیکر خویش اندراو چون ستانی از کف ساقی و لب بر وی بری
باز شناسی کز این هر دو کدامین است حال در یمین توست ساغر یا تو اندر ساغری
(دیوان : ۱۵۶)

که بر گرفته است از این تصویر معروف شراب در پیاله از صاحب بن عبّاد:

رَقَّ الرَّجَاجُ وَ رَقَّتِ الْخَمْرُ فَتَشَابَهَا وَ تَشَاكَلَّ الْأَمْرُ
فَكَأَنَّمَا خَمْرٌ وَ لَا قَدْحٌ وَ كَأَنَّمَا قَدْحٌ وَ لَا خَمْرٌ

از آنجا که پیاله بسی روشن است و شراب نیز ، تشخیص حقیقت امر به سبب شباهت بسیار دشوار شده ؛ گویی همه شراب است و پیاله‌ای در کار نیست و یا همه پیاله است و شرابی نیست . صاحب بن عباد نیز ظاهراً این مضمون را از این بیت بحتری گرفته است :

يُخْفِي الزُّجَاجَةَ لَوْنُهَا فَكَأَنَّمَا فِي الْكُفِّ قَائِمَةٌ بغيرِ إِنْءَاءِ

رنگ شراب پیاله را پنهان کرده است ؛ چنانکه گویی بر کف بدون ظرف ایستاده است (دود پوتا : ۱۳۸۲ : ۱۳۱).

در برخی از ابیات لامعی ، زلف به بنفشه تشبیه گردیده است . از آن جمله :

لَعْبَتَانِي لَشُكْرٍ تَوَّأْرِنْدُ از روم اسير زلفشان همچون بنفشه رویشان چون یاسمین
(دیوان : ۱۴۵)

بنفشه دارد و زیر بنفشه برگ سمن بت من آن بت عنبر عذار سیم ذقن
(دیوان : ۱۲۹)

ز جعد آن صنم و زلف او مرا همه شب بنفشه بود به دست اندرون و مرزنگوش
(دیوان : ۵۷)

این تصویر در شعر ابوعلی ادريس بن يمان چنین آمده است :

شَهِدْتُ لِنَوَارِ الْبِنْفَسَجِ أَلْسَنُ مِنْ لَوْنِهِ الْأَحْوَى وَ مِنْ أَيْعَاعِهِ
بِمَثَابَةِ الشَّعْرِ الْأَيْثِ اعَادَهُ قَمَرِ الْجَيْنِ الثَّلَثِ نَوْرَ شَعَاعِهِ
(کدکنی : ۱۳۷۲ : ۳۳۴)

لامعی در بیتی زلف معشوق را به چوگان تشبیه کرده :

زنج چون گویی از کافور و زلف از مشک چوگانی

بر او از برگ گل وز سیم صافی ساخته میدان

(دیوان : ۹۹)

این تشبیه در شعر ابن معتز چنین آمده است :

و ان یکن للقوم ساق بعشقی
فجفنه بجفنه یدبق
و رأسه کمثل فرق قد مطر
و صدغه کالصولجان المنکسر

لامعی در بیتی گوید :

چندین چه گریم از غم معشوق بر طلل

بر روی زرد اشک چو برشبلید طل

(دیوان : ۷۳)

که تشبیه اشک به ژاله قابل مقایسه است با این بیت بحتری :

شقایق یحملن الندی فکأنها

دُموعُ النَّصابی فی خُدودِ الخَرائد

بر شقایق قطرات ژاله نشسته است که چون اشک های عشق به گونه های

معشوق شرمگین است (دودپوتا : ۱۳۸۲ : ۱۲۴) .

لامعی در توصیف ستارگان در شب چنین گوید :

وان خرد بی شمار ستاره بر آسمان هر یک به شکل لؤلؤ بر تیغ و بر سفن

یا حلقه های سیمین بر سفره کبود یا بر بنفشه زار پراکنده نسترن

(دیوان : ۱۲۵)

قابل مقایسه است با این بیت از ابن معتر :

و کأن اجرام النجوم لوامعاً
دُررٌ تُثرنَ علی بساطِ أزرَق

(دیوان : ۱۲۲)

جرم ستارگان درخشنده چون مرواریدهایی است که بر فرش کبودی پخش

شده باشد .

تشبیه رعد و تندر به طبل و کوس در این بیت لامعی

خروش کوس ایشان را به گوش ار بشنوی خواهی

نیوش از غلغل تندر کز ابر تند بار آید

(دیوان : ۳۱)

تشبیهی است بر گرفته از شعر عرب بدین گونه :

قَامَتْ رَوَاعِدُهَا بِطَبُولٍ فِي حَرْبِهَا وَ بُرُوقُهَا بُنْصُولٍ

در آن جنگ رعد‌ها به طبل زدن برخاستند و برق‌ها به نیزه افکندن (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲: ۳۴۷)

لامعی در بیتی دیگر چنین گوید:

گویی که ابر هست روان کاروان و برق تیغ آخته دلیری بر کاروان روان
(دیوان: ۱۱۷)

این تشبیه که غرش رعد و برق به شمشیر مانند شده، مأخوذ از ادب عرب است. صفی‌الدین حلی گوید:

تستلُّ فيها للبروق صوارماً كصوارم المنصور في الغارات
(دیوان: ۷۰۹)

لامعی در توصیف ابر و باغ چنین گوید:

همی بخندد باغ و همی بگرید ابر
چو روی معشوق این، آن چو دیده‌عشاق
(دیوان: ۶۲)

بحتری هم، چنین گوید:

بیکي فَيُضْحِكُ وَجَهَ الارضِ عَن زَهْرٍ كالوشى بَلْ لَاترى وَشِيا يَدَانِيه
(دیوان: ۳۵۶)

گریه ابر خنده بر لبان زمین می‌نشانند و گل‌ها و شکوفه‌های روییده چون نقشی زمین را آراسته‌اند؛ گفتمنی است بارش باران به ریختن اشک چشم عاشق که در بیت لامعی آمده، مأخوذ است از این بیت ابن‌المعتر:

و مُزْنَه مَشْعَله البارق تبكى على الترب بكاء العاشق
(دیوان: ۱۲۰)

لامعی در بیتی دیگر چنین گوید:

بگرید زار بر باغ ابر و خندد بر چمن زو گل
شنیدی خنده‌ای کو از گریستن‌های زار آید
(دیوان: ۲۹)

و ابن‌معتر چنین گوید:

أَلْحَتْ عَلَيْهِ كُلُّ طَخِيَاءِ دِيْمِه اذا ما بكت أجفانها ضحك الدهر
(دیوان: ۳۸۶)

۲-۵- تقلید مضمون از شاعران عرب

لامعی مضامین و موضوعات گوناگونی را از شاعران عرب اخذ کرده و در اشعار خود به کار برده است. این مضامین گاهی به صورت اقتباس است و گاهی به شکل ترجمه که به هر صورتی که به کار رفته باشد، دلیلی است واضح بر آشنایی لامعی با دواوین شعرای عرب. اگر بخواهیم تمامی مضامین به کار رفته در دیوان لامعی را با دیوان شعرای عرب همزمان یا پیش از شاعر مقایسه کنیم، وجوه اشتراکات فراوانی یافت می‌شود و سخن به دراز خواهد کشید. به چند نمونه از این مضامین به عنوان مثال بسنده می‌شود.

لامعی به وضع خود در حالت وصال و فراق چنین اشاره می‌کند:

شود خندان ز شادی چشم من چون روی او بیند

و گر رویش نبیند یک زمان زانده شود گریان

چه چشم است این، گریستن کرده زین سان روز و شب عادت

ندارد طاقت وصل و نیارد طاقت هجران

ندارم پای با وصل و نه با هجر از پی آن را

که آرد وصل او چون هجر او جان را همی نقصان

فراوان گردد این علت که غایب گردد از قالب

روان از غایت شادی چنان کز غایت احزان

(دیوان: ۱۰۱ و ۱۰۰)

قابل مقایسه است با این شعر ادب عرب:

وَ مَا فِي الْأَرْضِ أَشَقَىٰ مِنْ مُّحِبٍّ	وَ إِنْ وَجَدَ الْهَوَىٰ حُلُوَ الْمَذَاقِ
تَرَاهُ بَاكِيًا فِي كُلِّ وَقْتٍ	مَخَافَةَ فُرْقَةٍ أَوْ أَشْتِيَاقِ
فَيَبْكِي إِنْ نَأَوْا سَوْفًا إِلَيْهِمْ	وَيَبْكِي إِنْ دَنَوْا خَوْفَ الْفِرَاقِ
فَتَسْخَنُ عَيْنُهُ عِنْدَ التَّنَائِي	وَ تَسْخَنُ عَيْنُهُ عِنْدَ التَّلَاقِ

کسی در جهان بدبخت‌تر از عاشق نیست؛ هر چند عشق خوشگوار را یافته باشد. او را می‌بینی که در همه وقت گریان است. یا از بیم جدایی یا از فرط اشتیاق. اگر معشوق برود، از آرزوی او می‌گرید و اگر بیاید، از بیم فراق می‌گرید.

بدین ترتیب چشمانش از اشک به هنگام فراق سوزان است و به هنگام وصال اندوه زده (دودپوتا، ۱۳۸۲: ۱۴۵).

لامعی دربارهٔ ممدوح معتقد است که ممدوح خود جهان دیگری است:
بر یکی حال تو و حال جهان گردد همی خود به ذات خویش پنداری جهان دیگری
(دیوان: ۱۵۵)

الناشی در وصف ممدوح چنین گوید:

و غیرِ بدعِ آن یری عالماً ركبُهُ الخالقُ فی عالمِ
عجیب نیست اگر ملاحظه شود که خدا همهٔ عالم را در مرد عالمی جمع کرده
است و ابونواس نیز در مدح فضل بن ربیع چنین گوید:

لَيْسَ عَلَيَّ اللهُ بِمُسْتَكْرٍ أَنْ يَجْمَعَ الْعَالَمَ فِي وَاحِدٍ
از خدا شگفت نیست اگر همهٔ صفات خوب عالم را در یک کس جمع کند
(دود پوتا، ۱۳۸۲: ۸۹).

لامعی در ابیات جداگانه به این موضوع اشاره دارد که نوشیدن می باید همراه با طرب باشد؛ از آن جمله:

مسته صنما چندین، چندین صنما مسته می خور به طرب با من، با من به طرب می خور
(دیوان: ۴۷)

ابونواس هم چنین گوید:

و لا تَشْرَبْ بِلاطِ رَبِّ وَ لَهْوٍ فَأَنَّ الخَيْلَ تَشْرَبُ بِالصَّفِيرِ
و لیس الشربُ أَلَا بِالْمَلاهِ وَ بِالْحَرَكَاتِ مِنْ مِثْلِي وَ زِيرِ
(دیوان: ۳۱)

بی لهو و طرب شراب ننوش؛ زیرا حتی اسبان نیز با صفیر آب می نوشند. در نوشیدن بدون موسیقی لذتی نیست بی نغمه‌های بم و زیر. لامعی در بیتی دیگر چنین گوید:

کنون معشوق و می باید، نوای چنگ و نی باید

سرود و رود کی باید جز این گاه و جز این احیان
(دیوان: ۱۱۰)

۶-۲- تقلید در محور عمودی قصاید (تأثیر پذیری ساختاری)

ساختار کلی قصاید جاهلی و بدوی بر اساس زندگی شاعر عرب است. شاعر عرب برای دیدار محبوب و معشوق که آشکار یا پنهان بدو عشق می‌ورزد، با اسب یا شتر خود به سوی منزل محبوب می‌شتابد. با رسیدن به منزل معشوق، بنا بر سنت کوچ‌نشینی و جبر صحرا، محبوب کوچ کرده و از آن منزل دور شده است. بیابانی خالی و عاری از سکنه و خاموش در آنجا باقی مانده است. از شتران، خیمه‌ها، قبیله‌ها، محبوب و خبری نیست. آنچه باقی مانده، اجاقی است سرد و جای خالی خیمه‌ها. اینجاست که شاعر به یاد آن روزهای خوش گذشته افتاده و شروع به وصف‌العیش می‌کند. پس از گریه و زاری بر خرابه‌ها و اطلال و دمن، شاعر به تنها پناه خود روی می‌آورد. اسبی یا شتری تیز رو که در انتظار اوست. از این رو بر مرکب سوار شده و می‌تازد. از اینجا سفر در بیابانی پر خطر شروع می‌شود و شاعر از خطرات این مسیر (گرد و غبار، سیل، جانوران وحشی و ...) سخن می‌گوید و جرأت تنها گذشتن از چنین مسیر دشواری را با مفاخره یاد می‌کند و از اینجاست که به مفاخره پرداخته و ناگاه چشم شاعر عاشق به ممدوح و یا منزلگاه او می‌افتد و شروع به مدح او می‌کند.

بدین سان زندگی شاعر جاهلی در شعر او به تصویر در می‌آید و بر این اساس قصیده او نیز از چنین ساختاری برخوردار است. بافت و ساختی که پنج بخش اصلی آن عبارتند از:

- ۱- وقوف بر اطلال و دمن و گریستن بر آن
- ۲- وصف محبوب و یاد ایام گذشته
- ۳- وصف اسب یا شتر
- ۴- سفر در بیابانی مخوف و توصیف مظاهر طبیعت
- ۵- مفاخره (و یا مدح).

۳- تجزیه و تحلیل

لامعی گرگانی در چند قصیده چنین بافت و ساختی را در نظر داشته و گاه این ساختار را با حذف و یا جابه‌جایی برخی قسمت‌ها در قصاید خود پیاده کرده است. این چند قصیده را بر این اساس مورد بررسی و تحلیل قرار می‌دهیم.

هست این دیار یار اگر شاید فرود آرم جمل
 پرسم رباب و دعد را حال از رسوم و از طلل
 (دیوان: ۷۴)

ساختار این قصیده ۵۶ بیتی به این شکل است:

- ۱- توقف بر اطلال و دمن و گریستن بر آنها (ابیات ۱۰-۱).
- ۲- یاد ایام خوش گذشته و توصیف محبوب (ابیات ۱۹-۱۱).
- ۳- تصمیم به حرکت و سفر در بیابان (بدون وصف اسب یا شتر) (ابیات ۲۱-۲۰).

۴- توصیف بیابان و مسیر خوفناک (ابیات ۲۵-۲۲).

۵- مدح ممدوح (ابیات ۵۶-۲۶).

این قصیده در مدح ابوالمحاسن علی سروده شده و قابل قیاس است با معلقه امروالقیس؛ می‌دانیم که معلقه امروالقیس در ۸۱ بیت در بحر طویل سروده شده و از معروف‌ترین اشعار زبان عربی و از دیگر معلقات مشهورتر است و متقدمان در ابداع و زیبایی بدان مثل زده و می‌گفتند: «مشهورتر از قفانبک» و «زیباتر از قفانبک». ساختار کلی قصیده امروالقیس بدین ترتیب است:

۱- توقف بر ربع و اطلال و تأسف از جدایی و گریه بر آن آثار (ابیات ۹-۱).

۲- یاد ایام خوش گذشته (ابیات ۴۳-۱۰).

۳- وصف شب و دره خالی از سکنه (ابیات ۴۹-۴۴).

۴- وصف اسب و شکار (ابیات ۷۰-۵۳).

۵- وصف برف و باران و سیل (ابیات ۸۱-۷۱).

بر این اساس، بخش عمده‌ای از این ساختار در قصیده لامعی نیز رعایت گردیده و از نظر محور عمودی مشابهت زیادی بین قصیده لامعی و معلقه امروالقیس وجود دارد. هر چند برخی از بخش‌ها دارای تفاوت‌هایی است.

در ادامه بخش آغازین قصیده لامعی چنین می‌خوانیم:

جویم رفیقی را اثر کو دارد از لیلی خیر

داند کز این منزل قمر کی رفت و کی آمد زحل

خون بارم از شوق حبیب از دیده چندان بر کتیب

ایدون که پنداری طیب از دیده ببریدم سبل

جایی همی بینم خراب اندر میان او سحاب

آتش زده گاه و گاه آب از قوت برق و هطل (دیوان: ۷۴)

در قصیده امروالقیس می خوانیم:

كَأَنِّي عَدَاةَ اللَّيْنِ يَوْمَ تَحَمَّلُوا لَدَى سَمَرَاتِ الْحَيِّ نَاقِفٌ حَنْظَلٍ
وَقُوفًا بِهَا صَحْبِي عَلَيَّ مَطِيَّهُمْ يَقُولُونَ لَا تَهْلِكِ أَسَىٰ وَ تَجَمَّلِ
وَ إِنَّ شِفَايِي عَبْرَةٌ مُهْرَاقَةٌ فَهَلْ عِنْدَ رَسْمِ دَارِسٍ مِنْ مُعْوَلٍ
(ترجانی زاده: ۱۳۸۵: ۱۸)

در ادامه قصیده، لامعی در وصف بیابان چنین گوید:

سهمش چو سهم هاویه صدیم در هر زاویه اعجاز نخل خاویه دیوار و بامش را مثل

و امروالقیس در وصف بیابان چنین گوید:

وَ وَادٍ كَجَوْفِ الْعَيْرِ قَفَّرَ قَطْعَتُهُ بِهِ الذَّنْبُ يُعْوَى كَالْخَلِيعِ الْمُعَيَّلِ
(ترجانی زاده: ۳۹)

در ادامه قصیده، لامعی به یاد ایام خوش گذشته چنین می گوید:

در خانه سعدی و می آنک ز کف این هر دو می

خوردم به جام اندر دو حی این در تمیم آن در هذل

وان همچو گنبد خیمه ها، در خیمه حسنا روی ها

این چون سهیل آن چون سها آراسته ز ایشان حلل

(دیوان: ۷۵)

و امروالقیس در معلقه خود به عشق بازی های دوران جوانی و دلباختگی زنان و

دختران عرب چنین اشاره می کند:

أَلَا رَبِّ يَوْمٍ لَكَ مِنْهُنَّ صَالِحٍ وَ لَا سَيِّمًا يَوْمَ بَدَارَةِ جُلْجَلِ
وَ يَوْمَ دَخَلْتُ الْخَدْرَ خَدْرَ عُنَيْزِهِ فَقَالَتْ لَكَ الْوَيْلَاتُ أَنْكَ مُرْجَلِي
تَقُولُ وَ قَدْ مَالَ الْعَبِيْطُ بِنَا مَعًا عَقَرْتَ بَعِيرِي يَا امْرَأَةَ الْقَيْسِ فَانْزَلِ
فَقُلْتُ لَهَا سِيرِي وَ آرْخِي زِمَامَهُ وَ لَا تُبْعِدْنِي مِنْ جَنَّاكَ الْمُعَلَّلِ

چه بسا اوقات و روزهای سازگار و دلخواه خود را با زنها گذرانده و از آنها

کام گرفته ای؛ به خصوص در روز داره جلجل؛ و روزی که داخل کجاوه عنیزه

شدم و گفت وای بر تو مرا پیاده خواهی کرد. در حالی که کجاوه یا جل شتر، تعادل ما را به هم زده بود و متمایل به زمین شده بودیم، می‌گفت پشت اشتر مرا زخم کردی، ای امروالقیس پیاده شو. پس به او گفتم بران و مهارش را شل کن و مرا از میوه مکرر یا سرگرم کننده بوستان وصال مران (ترجانی زاده، ۱۳۸۵: ۲۲ - ۲۰).

و بدین ترتیب ساختمان هر دو قصیده تا پایان قابل تطبیق و مقایسه است.

۱- لامعی قصیده دیگری دارد با مطلع:

لب است آن یا گل حمرا، رخ است آن یا مه تابان

گل آکنده به مروارید و مه در غالیه پنهان

(دیوان: ۹۸)

ساختمان این قصیده بدین ترتیب است:

۱- وقوف بر اطلال و دمن (ندارد).

۲- وصف محبوب و توصیف عشق (ابیات ۱۷ - ۱).

۳- وصف اسب (ابیات ۲۴ - ۱۸).

۴- سفر در بیابان (ابیات ۲۷ - ۲۵).

۵- رسیدن به ممدوح و مدح وی (به جای مفاخره) (ابیات ۵۷ - ۲۸).

۲- قصیده دیگر لامعی با این مطلع

چون بر فلک گرفت هزیمت سپاه چین آورد شاه زنگ برون لشکر از کمین

(دیوان: ۱۳۵)

ساختار این قصیده نیز بر اساس ساختمان قصاید جاهلی (از جمله معلقه

امروالقیس) ساخته شده است، البته با تغییر و تصرفاتی بدین شکل:

۱- وقوف بر اطلال و دمن: (ندارد).

۲- یاد ایام خوش گذشته: (ندارد).

۳- وصف شب و ستارگان: (ابیات ۱۹ - ۱).

۴- آماده شدن برای حرکت: (بیت ۲۰).

۵- آمدن معشوق به پیش شاعر و وصف محبوب: (ابیات ۲۶ - ۲۱).

۶- دوری از محبوب و آغاز حرکت: (ابیات ۲۸ - ۲۷).

۷- وصف اسب: (ابیات ۳۰-۲۹).

۸- وصف راه و بیابان: (ابیات ۳۳-۳۱).

۹- دیدار ممدوح و مدح او: (ابیات ۳۷-۳۴).

گفتنی است ساختار این قصیده تقریباً مشابه است با گونه‌ای دیگر از قصاید عرب که بسیاری از شاعران فارسی آن را اخذ کرده و در شعر فارسی رایج ساختند. دود پوتا می‌نویسد: «همچنین در فارسی اشعاری است که با مجادله کوتاهی بین شاعر که آماده سفر به سوی حضرت ممدوح است و معشوقش که می‌کوشد او را از این سفر پرخطر باز دارد، آغاز می‌شود. معشوق با سرزنشی ملایم به شاعر می‌گوید که روانیست لذت مصاحبت با او را فدای صعوبت سفر در طمع صله‌ای مشکوک و نامعلوم کند. شاعر البته به خیرخواهی معشوق واقعی نمی‌نهد و با قول این که به زودی با انبان پر باز خواهد گشت، با چشمانی پر از اشک، معشوق را ترک می‌گوید. این نوع را شاعران ایران از شاعران متأخر عرب اخذ کردند». (دود پوتا: ۱۳۸۲: ۶۵). لامعی قصیده‌ای دارد با این مطلع:

آمد گشاده روی بر من نگار من چون مر مرا بدید گسسته دل از وطن
(دیوان: ۱۲۲)

لامعی در این قصیده عیناً چنین ساختاری را رعایت می‌کند. در آغاز قصیده مجادله گونه‌ای بین عاشق و معشوق صورت می‌پذیرد و معشوق از عاشق می‌خواهد که او را ترک نکرده و از سفر دست بردارد:

گفت ای وفا نمودن تو بوده سر به سر زرق و دروغ و مکر و فریب و فسون و فن
برداشتی دل از من و بگذاشتی مرا بر تو دل من ایدون هرگز نبرد ظن ...
بر راحت حضر چه گزینی همی سفر بر شادی طرب چه گزینی همی حزن

اما سرانجام عاشق بی‌توجه به معشوق، او را به هوای رسیدن به ممدوح و گرفتن صله ترک می‌کند:

جستم ره فراق و زدم بانگ بر براق برگشتم از قرین و کشیدم سر از قرن
پس از آن پا در بیابانی نهاده بدین وصف:
پیش آمدم چو هاویه پر سهم وادی ای
نه مرغ نه فرشته نه وحش و نه آدمی
موزه شکاف خارش و خاکش قدم شکن
نه رسم و نه دیار و نه اطلال و نه دمن

پس از توصیف بیابان و خطرهای آن، شروع به وصف شب و ستارگان می‌کند:

انجم بر آسمان چو به مجلس شب سده با آتش و چراغ نشسته صد انجمن
 پروین بر او چو ماهی سیم اندر آبگیر بر سینه هفت دانه ورا در پر ثمن
 تیر آتشین فکنده سوی مه همی شهاب سیمین کشیده ماه به روی اندرون معجن

پس از بیان چندین بیت در وصف شب، شاعر عاشق، شروع به وصف اسب خود در گذر از چنین بیابانی می‌کند بدین وصف:

همرنگ شب به زیر من اندر یکی عقاب مهتر ز ژنده پیل و قویتر ز کرگدن
 قارح تر از غراب و دلاورتر از عقاب هشیارتر ز عقعق و چابک تر از زغن
 غوغاو دم گوزن سرین و غزال چشم پیل زرافه گردن و گور هیون بدن
 مخروط ساعدی که نیابی در او عوج آکنده پهلوئی که نیابی در او عکن

و پس از چند بیت:

گفتم همی به لابه فلک را زمان زمان لا تدفع ابن عمک یمشی علی سفن
 براسب من دمان و دمان زیر من در اسب هردو چمان و نازان چون سرودر چمن

و سرانجام به درگاه ممدوح رسیده و این چنین به مدح او می‌پردازد:

خورشید روزگار ستوده نظام ملک زین زمین جمال زمان زینت زمن
 فریاد مسلمین رضی میر مؤمنین بحر اذا تحرک، طور اذا سکن

۴- نتیجه‌گیری

با توجه به مباحث مطرح شده، موارد ذیل را می‌توان از این پژوهش استنتاج نمود:

۱- اشعار عربی دوران جاهلی و دوران نخستین پس از اسلام، تأثیر شگرفی بر شعر و ادب فارسی به خصوص شعرای سبک خراسانی نهاده است.

- ۲- مضامین فراوانی از اشعار فارسی دوره‌های نخستین شعر فارسی، مأخوذ از شعر ادب عرب دوره جاهلی و شاعران پس از اسلام است و شاعران فارسی این مضامین را به انحای گوناگون در شعر فارسی به کار برده‌اند.
- ۳- لامعی گرگانی، شاعر قرن پنجم هجری، بسیاری از مضامین شعری خود را گاه به صورت مستقیم و گاه به صورت غیر مستقیم از شعرای عرب اخذ کرده و او از نخستین شاعران شعر فارسی در اثرپذیری از شعر عرب دوران جاهلی و پس از اسلام است.
- ۴- گونه‌های تأثر از ادب عرب در شعر لامعی متفاوت است. برخی از اشعار لامعی بر اساس ساخت و بافت قصاید جاهلی ساخته شده و یا مفاهیم، اصطلاحات، ترکیبات شعرای عرب را در شعر خود اقتباس کرده است.

کتابنامه

- ۱- آیتی، عبدالمحمد. (۱۳۷۷). **ترجمه معلقات سبع**، تهران: انتشارات سروش.
- ۲- ابن معتز، ابوالعباس عبدالله. (۲۰۰۴ م). **دیوان**، شرح مجید طراد، بیروت: دارالکتب العربی.
- ۳- البحتری، ابوعباده ولید. (۱۹۶۳). **الدیوان**، عنی بتحقیقه و شرحه و التعلیق علیه: حسن کامل الصیرفی، دارالمعارف الطبعه.
- ۴- الحلی، صفی‌الدین. (۱۹۹۲). **الدیوان**، بیروت: دارصادر.
- ۵- الزوزنی. (بی تا). **شرح معلقات السبع**، قم: منشورات ارومیه.
- ۶- الفاخوری، حنا. (۱۳۷۴). **تاریخ ادبیات زبان عربی**، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: انتشارات توس.
- ۷- بهار، محمدتقی. (۱۳۷۰). **سبک‌شناسی**، تهران: امیرکبیر.
- ۸- ترجمانی‌زاده، احمد. (۱۳۸۵). **شرح معلقات سبع**، تهران: انتشارات سروش.
- ۹- دودپوتا، عمرمحمد. (۱۳۸۲). **تأثیر شعر عربی بر تکامل شعر فارسی**، ترجمه سیروس شمیسا، تهران: صدای معاصر.

- ۱۰- سری رفا، الوالحسن. (بی تا). دیوان، قاهره: مکتبه القدوسی.
- ۱۱- شفیع کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۲). صور خیال در شعر فارسی، تهران: آگاه.
- ۱۲- صفا، ذبیح الله. (۱۳۷۳). تاریخ ادبیات در ایران، تهران: فردوس.
- ۱۳- ضیف، شوقی. (۱۹۶۰). تاریخ الادب العربی العصر الجاهلی، قاهره: دارالمعارف.
- ۱۴- ----- (۱۳۸۴). هنر و سبکهای شعر عربی، ترجمه مرضیه آباد: مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
- ۱۵- فرشید ورد، خسرو. (۱۳۷۳). درباره ادبیات و نقد ادبی، تهران: امیرکبیر.
- ۱۶- لامعی گرگانی، ابوالحسن محمد. (۱۳۵۳). دیوان، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: چاپخانه حیدری.
- ۱۷- معین، محمد. (۱۳۸۰). مجموعه مقالات، به کوشش ماهدخت معین، تهران: انتشارات معین.